

فهرست

۷	سیره امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
۷	مقدمه.....
۹	بر سریر سخن.....
۱۳	پرهیب مهربانی.....
۱۵	پرنیان بخشندگی.....
۱۸	سبک بار و فروتن.....
۱۹	همنشین قرآن.....
۲۱	بخشنندگی و سخاوت.....
۲۴	گذشت کریمانه.....
۲۶	مردم‌داری و ایثار.....
۲۸	دلسوزی و ترحم.....
۳۱	گلبرگی از کرامات.....
۳۱	۱. نگین سلیمانی.....
۳۳	۲. مولود خجسته.....

۳. شاخسار اعجاز ۳۴

برگی از دفتر آفتاب ۳۵

سیرهٔ امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

مقدمه

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که از نظر خلق و خوی و بزرگی و شرف، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود^۱ به گونه‌ای که گفته شده است: «هیچ کس مانند حسن بن علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه نبود».

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: «حسن بن علی علیه السلام شبیه‌ترین مردم است به پیامبر صلی الله علیه و آله از سینه تا سر»^۲.

روایت شده: فاطمه علیها السلام هنگام بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن رحلت کرد حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را نزد او آورد

۱. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۱۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۵.

۲. همان، ص ۵۲۲ و ۵۴۶؛ العمده، ص ۴۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳،

ص ۳۰۱.

و گفت: «ای رسول خدا! این دو فرزندان تو هستند چیزی به آنها ارث بده». پیامبر ﷺ فرمود: «شرف و بزرگی من از آن حسن و کرم و شجاعت من از آن حسین علیهما السلام»^۱.

و در روایت دیگر از پیامبر ﷺ این گونه نقل شده است: «هیبت و شرف من از آن حسن و کرم و جرأت و کرم من از آن حسین علیهما السلام باشد». بزرگی او فروزنده تر از آن است که در این سطرهای سیاه، به تصویر در آید اما برآنیم تا هر آن چه می توانیم از سیره آن بزرگوار، به تصویر بکشیم.

بر سریر سخن

یکی از برجسته ترین ویژگی های امام مجتبی علیهما السلام توان او در سخنوری است، او از کودکی این ویژگی نیکو را دارا بود، به زیبایی سخن می گفت و اشعار را حفظ می کرد^۱ و نکته هایی ظریف و نغز را در سخنان خود می گنجانید.

نخستین روزهای پس از رحلت پیامبر ﷺ بود. امام حسن علیهما السلام که هفت سال بیش تر نداشت، به مسجد آمد و دید ابو بکر بالای منبر پیامبر ﷺ نشسته است و سخنرانی می کند. امام حسن علیهما السلام با همان لحن کودکانه اش، جمله ای کوتاه و پر معنا گفت که همگان را به شگفتی واداشت، او با صدای رسایی فرمود: «پایین بیا! از منبر پدرم پایین بیا و بالای منبر پدر خودت برو!» ابو بکر غافل گیر شد و با شرمساری پاسخ گفت: «راست

۱. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۱۶ و ۵۴۹؛ المناقب، ج ۳، ص ۳۹۶؛ عوالی اللالی، ج ۱، ص ۳۱۲؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۵۶؛ دلائل الامّة، ص ۳؛ الخصال، ج ۱، ص ۷۷؛ اعلام الوری، ص ۲۱۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۸۰؛ الارشاد، ج ۲، ص ۶.

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۴.

می‌گویی. به خدا که این منبر پدر توست؛ نه منبر پدر من»^۱.

همچنین نوشته‌اند روزی علی علیه السلام برای اینکه برتری حسن علیه السلام را بیش تر به مردم نشان دهد و کودک خود را نیز تعلیم بیش تری داده باشد، به او فرمود: «پسر عزیزم! برخیز و سخنرانی کن. [دوست دارم] سخنرانی‌ات را بشنوم».

حسن علیه السلام پاسخ داد: «پدر جان! در حالی که به صورت شما نگاه می‌کنم، خجالت می‌کشم و نمی‌توانم سخن بگویم». سپس علی علیه السلام از مجلس بیرون رفت در حالی که سخنان فرزندش را از دور می‌شنید. سپس حسن علیه السلام شروع به سخنرانی کرد. پس از سخنرانی علی علیه السلام که سخنان کودک سخنورش را می‌شنید، وارد مجلس شد و حسن علیه السلام را در آغوش گرفته و میان دیدگانش را بوسید و این آیه را زمزمه کرد: «ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۲ «فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند و خداوند شنوای دانا است».

این چیرگی در سخن تا جایی بود که همواره تحسین همگان را در پی می‌داشت^۳. عمر در باره هنر سخنوری او گفته بود: «او کانون سخن شیوا و رسا است»^۴.

معاویه می‌گفت: «حسن علیه السلام تنها کسی است که

۱. الصواعق المحرقة، ص ۱۰۵. ۲. سوره آل عمران، آیه ۳۴.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۰. ۴. همان.

وقتی سخن می‌گفت، آرزو می‌کردم که گفتارش را ادامه دهد. من درباره هیچ کسی چنین احساسی نداشتم و هرگز واژه تندی از او نشنیده‌ام»^۱.

در همین راستا، روزی به معاویه گفتند: «حسن بن علی علیه السلام در سخنرانی ناتوان است. او را وادار کن که برای مردم سخن بگوید تا کاستی‌های او بر مردم روشن شود». معاویه به امام مجتبی علیه السلام رو کرد و گفت: «بالای منبر برو و ما را موعظه کن».

حضرت بالای منبر رفت و پس از سپاس و ستایش خداوند فرمود: «ای مردم! هرکه مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هرکه نمی‌شناسد بداند من حسن فرزند علی بن ابی‌طالب علیه السلام و فرزند فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم. من زاده بهترین آفریده خدایم. منم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ آنکه دارنده همه نیکی‌ها و معجزات و راهنمایی‌ها بود. من فرزند امیرمؤمنانم. من آنم که حقم را گرفتند. من و برادرم حسین علیه السلام مهتر جوانان بهشتیم. من فرزند رکن و مقامم، من پور مکه و منایم. من پسر مشعر و عرفاتم».

سخن شیوای حضرت هم‌چنان ادامه داشت تا آن‌جا که معاویه ترسید سخن او در دل مردم بنشیند. از همین رو، سخن او را قطع کرد و سبک‌سرانه پرسید: «ابامحمد! [این سخن را فروگذار] در توصیف رطب سخن بگو؟»

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۸.

امام با بزرگواری تمام فرمود: «باد آن را می رویاند، گرما می رساند و سرما خوش طعمش می کند». و دوباره سخن آغازین خود را ادامه داد: «من فرزند کسی هستم که دعایش مستجاب بود. من فرزند شفاعت کننده مطاع هستم و...».

معاویه بار دیگر به تکاپو افتاد و این بار با تندی سخن زیبای امام را برید^۱.

پرهیب مهربانی

مهربانی با بندگان خدا از ویژگی های بارز امام مجتبی علیه السلام بود. انس می گوید: «روزی در محضر امام بودم که یکی از کنیزان ایشان با شاخه گلی در دست وارد شد و آن گل را به امام تقدیم کرد. حضرت گل را از او گرفت و با مهربانی به او فرمود: تو آزادی. من که از این رفتار حضرت شگفت زده بودم، گفتم: ای فرزند رسول خدا! این کنیز تنها یک شاخه گل به شما هدیه کرد. آن گاه شما او را آزاد می کنید؟! امام در پاسخ فرمود: خداوند بزرگ و مهربان به ما فرموده است هرکس به شما مهربانی کرد، دو برابر او را پاسخ گویند^۱. سپس امام فرمود: پاداش در برابر مهربانی او نیز آزادی اش بود^۲».

امام علیه السلام همواره مهربانی را با مهربانی پاسخ می گفت. حتی پاسخ او در برابر نامهربانی نیز مهربانی بود.

۱. سوره نساء، آیه ۸۶

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۸.

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۳.

همچنان که نوشته‌اند، امام گوسفند زیبایی داشت که به او علاقه نشان می‌داد. روزی دید آن گوسفند خوابیده و ناله می‌کند. جلو تر رفت و دید که پای آن را شکسته‌اند. امام از غلامش پرسید: «چه کسی پای این حیوان را شکسته است؟». غلام گفت: من. حضرت فرمود: «چرا چنین کردی؟» گفت: «برای اینکه تو را ناراحت کنم». امام با تبسمی دلنشین فرمود: ولی من [در عوض] تو را خوشنود می‌کنم؛ و غلام را آزاد کرد^۱.

همچنین آورده‌اند: «روزی امام مشغول غذا خوردن بودند که سگی آمد و برابر حضرت ایستاد. حضرت هر لقمه‌ای که می‌خورد، یک لقمه نیز جلوی آن می‌انداخت. مردی پرسید: یابن رسول الله! اجازه دهید این حیوان را دور کنم. امام فرمود: نه، رهاش کنید، من از خدا شرم می‌کنم که جان‌داری به غذا خوردن من نگاه کند و من به او غذا ندهم»^۲.

پرنیان بخشندگی

می‌توان گفت که بارزترین ویژگی امام مجتبی علیه السلام که بهترین سرمشق برای دوست‌داران او است، بخشندگی و دستگیری او از دیگران است. ایشان به بهانه‌های مختلف همه را از خوان کرم خویش بهره‌مند می‌ساخت و آن قدر بخشش می‌کرد تا شخص نیازمند بی‌نیاز شود؛ زیرا طبق تعالیم اسلام بخشش باید به گونه‌ای باشد که فرهنگ تکدی‌گری را ریشه کن سازد و در صورت امکان شخص را از جرگه نیازمندان بیرون گرداند.

روزی حضرت مشغول عبادت بود. دید فردی در کنار او نشسته است و به درگاه خدا می‌گوید: «خدایا! ده هزار درهم به من ارزانی دار». حضرت به خانه آمد و برای او ده هزار درهم فرستاد^۱.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷.

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۲. ۲. همان.

نوشته‌اند: مردی از امام مجتبی علیه السلام کمک خواست. امام به او پنجاه هزار درهم نقره و پانصد دینار طلا بخشید. آن مرد به امام عرض کرد: «اکنون باربری نیز به من بده تا این همه سکه را برایم بیاورد». امام علیه السلام باربری به همراه جامه اطلس خود به او بخشید!

امام حسن مجتبی علیه السلام هیچ‌گاه سائلی را از خود نمی‌راند و هرگز پاسخ «نه» به نیازمندان نمی‌فرمود و تمامی جنبه‌های معنوی بخشش را در نظر می‌گرفت.

آورده‌اند: مردی نزد امام مجتبی علیه السلام آمد و ابراز نیازمندی کرد. امام برای اینکه کمک رو در رو نکرده باشد و سبب شرمندگی آن مرد نگردد، فرمود: «آنچه را می‌خواهی در نامه‌ای بنویس و برای ما بفرست تا نیازت برآورده شود». آن مرد رفت و نیازهای خود را در نامه‌ای به امام فرستاد. حضرت نیز آنچه را خواسته بود برایش فرستاد. شخصی که در آن جا حضور داشت، به امام عرض کرد: «به راستی چه نامه پربرکتی برای آن مرد بود!» امام در پاسخ او فرمود: «برکت این کار برای من بیش‌تر بود که سبب شد شایستگی انجام این کار نیک را بیابم؛ زیرا بخشش راستین آن است که بدون درخواست شخص، نیازش را برآوری، ولی اگر آنچه را خواسته است، به او بدهی، در واقع قیمتی است که برای آبرویش پرداخته‌ای»^۱.

روزی عثمان بن عفان در مسجد نشسته بود که مرد فقیری وارد مسجد شد. نزد او رفت و درخواست کمک کرد. عثمان به او پنج درهم داد. آن مرد نگاهی به سکه‌ها کرد و گفت: «مرانزد کسی راهنمایی کن [تا کمک بیشتری به من کند]» عثمان او را به امام مجتبی علیه السلام که به همراه امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر نشسته بودند فرستاد و گفت: «نزد آن جوانان برو و از آنها کمک بخواه». فقیر پیش آنها رفت و نیاز خود را بیان داشت. امام حسن علیه السلام برای نمایاندن جنبه‌های تربیتی بخشش، از مرد پرسید: «کمک خواستن از دیگران، تنها در سه مورد رواست: خون‌بهایی به گردن انسان باشد و توان پرداخت آن را نداشته باشد؛ بدهی سنگینی داشته باشد و از عهده پرداخت آن برنیاید؛ در مانده‌ای باشد که دستش به جایی نمی‌رسد. تو کدام یک از این سه دسته هستی؟» مرد فقیر سبب نیازمندی خود را بیان کرد. سپس امام حسن علیه السلام پنجاه دینار طلا به او بخشید. حضرت امام حسین علیه السلام به پیروی از ایشان و نیز رعایت جایگاه امامت، چهل و نه درهم و عبدالله بن جعفر نیز با همین انگیزه چهل و هشت درهم به او کمک کردند. عثمان با دیدن این جریان گفت: «این خاندان کانون علم و حکمت و سرچشمه همه نیکی‌ها هستند»^۱.

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۳.

۱. المحاسن و المساوی، ص ۵۵.

سبک‌بار و فروتن

امام علیه السلام مانند جدش رسول الله صلی الله علیه و آله بدون هیچ تکبری روی زمین می‌نشست و با تهی‌دستان هم‌سفره می‌شد. روزی سواره از محلی می‌گذشت که دید گروهی از بینوایان روی زمین نشسته‌اند و مقداری نان را پیش خود گذاشته‌اند و می‌خورند. وقتی امام حسن علیه السلام را دیدند، به ایشان تعارف کردند و حضرت را سر سفره خویش خواندند. امام از مرکب خویش پیاده شد و این‌آیه را تلاوت کرد: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»^۱ «خداوند خودبزرگ‌بینان را دوست نمی‌دارد». سپس سر سفره آنان نشست و مشغول خوردن گردید. وقتی همگی سیر شدند، امام آنها را به منزل خود فرا خواند و از آنان پذیرایی نمود و به آنان پوشاک هدیه کرد.^۲

همنشین قرآن

امام مجتبی علیه السلام صوتی زیبا در قرائت قرآن داشت و از کودکی علوم قرآن را به نیکی می‌دانست. همواره پیش از خوابیدن سوره کهف را تلاوت می‌کرد و سپس می‌خوابید. گفته‌اند: در دوران زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی وارد مسجد شد و از تفسیر شاهد و مشهود پرسید، مردی پاسخ داد: «شاهد، روز جمعه است؛ و مشهود، روز عرفه». از مرد دیگری پرسید، ولی او گفت: «شاهد، روز جمعه؛ و مشهود، روز عید قربان است».

سپس نزد کودکی که در گوشه مسجد نشسته بود رفت، او پاسخ داد: «شاهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ و مشهود، روز قیامت است. مگر نخوانده‌ای که خداوند در باره رسولش می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^۱ «ای پیامبر، ما تو را گواه و بشارت‌گر و هشدار دهنده فرستادیم».

۱. سوره احزاب، آیه ۴۵.

۱. سوره نحل، آیه ۲۳. ۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۲.

و نیز درباره قیامت می فرماید: «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ»^۱ «آن روز، روزی است که مردم را برای آن گرد می آورند و روزی است که [جملگی در آن] حاضر می شوند».

راوی می گوید: «پرسیدم فردی که اول پاسخ داد که بود؟ گفتند: ابن عباس. پرسیدم دومی که بود؟ گفتند: ابن عمر. سپس گفتم: آن کودک که از همه بهتر و درست تر پاسخ داد که بود؟ گفتند: حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام»^۲.

امام حسن علیه السلام در خانه‌ای تربیت یافته بود که کلام خدا پیوسته سخن آغاز و انجام بود. در خانه‌ای که پدر نخستین گرد آورنده قرآن و اهل خانواده بهترین عمل کنندگان به آیات آن بودند.

بخشندگی و سخاوت

امام مجتبی علیه السلام کریم آل طه است. شاید در این باره تنها نقل یکی از رویدادهای این موضوع در تبیین کرم و بخشش آن امام همام علیه السلام کافی باشد.

روایت شده است که: امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر برای حج به سوی مکه می رفتند ولی توشه آنها جا ماند و گرسنه و تشنه ماندند. به چادر پیرزنی رسیدند به او گفتند: «آیا نوشیدنی‌ای داری؟» گفت: «بله». آن‌جا توقف کردند در حالی که آن زن بیش از یک گوسفند کوچک بیرون خیمه نداشت.

پیرزن گفت: «این گوسفند را بدوشید و شیرش را بخورید». آنها نیز چنین کردند پس به او گفتند: «آیا غذایی هم داری؟» گفت: «جز این گوسفند چیزی ندارم. یکی از شما این را سر ببرد و غذایی تهیه کند». سر گوسفند را بردند و زن غذایی تهیه کرد و همه خوردند.

۱. سوره هود، آیه ۱۰۳. ۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۵.

پس از مدتی از آن جا رفتند و به زن گفتند: «ما از قریش هستیم وقتی که برگردیم تو را جزایی نیک می‌دهیم». سپس از آن جا دور شدند. شوهر زن به خیمه آمد و زن او را باخبر ساخت. مرد خشمگین شد و گفت: وای بر تو! آیا تنها گوسفندم را برای کسانی سر می‌بری که نمی‌شناسی و می‌گویی از قریش هستند؟!

مدت‌ها گذشت. نیاز و نداری آن زن و شوهر را روانه مدینه کرد. آنان فضولات حیوانات را به شهر می‌بردند و می‌فروختند و این‌گونه زندگی می‌کردند. زن روزی از محله‌های مدینه عبور کرد که دید امام حسن علیه السلام بر در خانه خود نشسته بود. امام او را شناخت ولی او امام را نشناخت. امام علیه السلام غلامش را دنبال او فرستاد و به او گفت: «ای زن! مرا می‌شناسی؟» زن گفت: «نه». امام علیه السلام فرمود: «ولی من تو را می‌شناسم. ما در فلان روز و فلان جا مهمان تو بودیم». زن گفت: «من چیزی به یاد نمی‌آورم و تو را نمی‌شناسم». امام علیه السلام فرمود: «اگر تو مرا نمی‌شناسی من تو را می‌شناسم».

حسن علیه السلام دستور داد به جای آن گوسفند، هزار گوسفند برایش بخرند و هزار دینار به او بدهند. پس غلامش را نزد برادرش امام حسین علیه السلام فرستاد. امام حسین علیه السلام گفت: «برادرم حسن علیه السلام چه قدر به تو هدیه داد؟» زن گفت: «هزار دینار و هزار گوسفند». امام دستور داد به همان مقدار به آن زن بپردازند.

سپس غلامش را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد. عبدالله بن جعفر پرسید: «حسن علیه السلام و حسین علیه السلام چه مقدار به تو دادند؟» زن گفت: «دو هزار دینار و دو هزار گوسفند». عبدالله دستور داد هزار دینار و هزار گوسفند به او بدهند. پیر زن نزد شوهرش برگشت^۱.

۱. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۸.

او می‌گوید: من زیباتر از آن ندیده بودم. دلم به سوی او متمایل شد. وقتی که درباره او پرسیدم به من گفتند: او حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. دلم از خشم و کینه و حسد به او پر شد. به او گفتم: آیا تو فرزند علی بن ابی طالب هستی؟ گفت: آری. گفتم: تو فرزند او هستی! سپس شروع به دشنام دادن به او و پدرش کردم در حالی که او ساکت بود و من خجالت نمی‌کشیدم.

وقتی که دشنام گفتم تمام شد لبخندی زد و گفت: برادر! گمان می‌کنم غریب هستی و از شام می‌آیی؟ گفتم: آری. گفت: اگر نیاز به مسکن داری تو را مسکن بدهم و اگر نیاز به مال داری به تو کمک کنم و اگر نیاز به یاری داری یاری‌ات دهم. من از او حیا کردم و از اخلاق او متعجب شدم و از آن جا رفتم در حالی که کسی را به اندازه او دوست نمی‌داشتم»^۱.

گذشت کریمانه

در خصوص عفو و گذشت امام مجتبی علیه السلام رویدادهای زیادی در تاریخ واقع شده است. امام در دوره‌ای می‌زیست که از سوی حکومت شام، توطئه‌های پلیدی علیه ایشان صورت می‌گرفت. این توطئه‌ها علاوه بر تهدیدهای جانی علیه ایشان و شیعیان او، شامل ترور شخصیت نیز می‌شد. معاویه تبلیغات گسترده‌ای را برای تخریب چهره امام علی علیه السلام و فرزند برومند ایشان، امام حسن علیه السلام آغاز کرده بود تا ایشان را افرادی نالایق برای حکومت بر مردم معرفی نماید.

باید اذعان داشت که این تبلیغات سوء تا حد فراوانی نیز تأثیر داشت و توانست حداقل بخش گسترده‌ای از افکار عمومی مردم شام را با خود هم راه و هم رأی کند. در این باره از عایشه روایت شده است: «روزی مردی از شام وارد مدینه شد. مردی را دید که سوار بر قاطر زیبایی شده است.

۱. کشف‌الغمة، ج ۱، ص ۵۶۱.

مردمداری و ایثار / ۲۷

کرد به گونه‌ای که یک لنگه از کفشش را هم صدقه می‌داد و دیگری را نگه می‌داشت»^۱.

امام علیه السلام چنان مردم‌دار بود که به هیچ وجه نگه داشتن اموال را در دست خود جانش بر نمی‌شمرد و به دیگران نیز چنین سفارش می‌کرد، حتی وقتی از امام حسن علیه السلام درباره بخل سؤال شد فرمود: «بخل آن است که انسان چیزی را که انفاق کرده تلف شده ببیند و آنچه را که نگه داشته است شرف انگارد»^۲.

مردمداری و ایثار

امام خود، دارای زندگی‌ای زاهدانه و فقیرانه بود. خود امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «من از خدای خویش خجالت می‌کشم که به ملاقاتش روم ولی با پای پیاده به خانه او نرفته باشم». او بیست بار با پای پیاده به حج رفت^۱.

با این حال، از ابی نجیح روایت شده است: «همانا حسن بن علی علیه السلام با پای پیاده به حج رفت و مالش را به دو نیمه تقسیم کرد»^۲. شهاب بن ابی عامر می‌گوید: «همانا حسن بن علی علیه السلام دو بار اموالش را با خدا تقسیم کرد به طوری که حتی یک لنگه از کفش هایش را نیز صدقه داد»^۳. هم چنین روایت شده است: «امام حسن علیه السلام دو بار تمام اموالش را صدقه داد و سه بار اموالش را با خدا تقسیم

۱. همان: المنقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۷ و ۳۴۹.

۲. همان، ص ۵۶۵ و ۵۶۸ و ۵۷۵؛ معانی الاخبار، ص ۲۴۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۳۸؛ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۳۸.

۱. همان، ج ۱، ص ۵۶۷؛ المنقب، ج ۴، ص ۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹.

۲. همان؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۹.

۳. همان؛ المنقب، ج ۴، ص ۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹.

سوار قاطر تندرویی شد و یاران و اطرافیان‌ش به صف همراه او شدند. اگر یکی از عبد مناف او را می‌دید با انتساب به او در مفاخره بر دیگران پیروز می‌گشت و او و پدر و جدش را مایهٔ تفاخر می‌دانست. ناگاه در مسیر به گروهی از یهودیان تهی دست برخورد کرد که همراه آنها پیر مردی بود که بیماری بر او غلبه کرده و ذلت همراه او گشته و فقر و نداری بر او غالب و استخوان‌هایش فقط با پوست پوشیده و ضعف بر پاهایش مسلط گشته و نداری، زمام امور او را به دست گرفته بود و مرگ را برای او خوش آیند ساخته بود طوری که با گرمی آفتاب ظهر، غذایش را می‌پخت و سرش از موی خالی گشته بود.

او در حالی که مقداری آب بر دوش خویش می‌کشید امام را مشاهده کرد. پیر مرد به گونه‌ای بود که دل انسان سنگ‌دل هم از دیدن او به درد می‌آمد. پیر مرد از امام خواست که توقف کند. او گفت: ای فرزند رسول خدا؟! انصاف بده. امام فرمود: در چه چیز؟ پیر مرد گفت: جدت رسول خدا ﷺ می‌فرماید: دنیا برای مؤمن زندان است و برای کافر، بهشت. تو مؤمن هستی و من کافر. من دنیا را برای تو جز بهشت نمی‌بینم که تو در آن از نعمت‌هایش لذت می‌بری ولی تو آن را برای خود جز زندان نمی‌بینی اما در آن سختی مرا هلاک ساخته و فقر مرا تلف کرده است.

دلسوزی و ترحم

همان‌گونه که در بخش اول گذشت، از محتوای احادیث برداشت می‌شود که امام معصوم علیه السلام دلسوزترین و مهربان‌ترین فرد نسبت به انسان‌ها است و نابودی و فلاکت هیچ فردی از آنان را بر نمی‌تابد و بر آن است که تا جایی که امکان دارد، زمینهٔ رستگاری او را فراهم آورد و او را به رحمت و غفران الهی نزدیک سازد.

مردی نزد امام آمد و گفت: «فلانی از تو بد می‌گوید». امام فرمود: «تو [با این سخن خود] مرا به سختی انداختی. الآن باید برای او و خویش استغفار کنم».

کمال الدین بن طلحه می‌گوید: «امام حسن علیه السلام غسل کرد و از خانه‌اش خارج شد در حالی که لباس فاخری پوشیده بود و ظاهری زیبا و دل‌نواز و بوی خوش داشت و از صورت او نور می‌بارید و چهره‌اش به‌طور کامل بشاش شده بود و اقبال در چهرهٔ او موج می‌زد و نعمت با او بود.

امام وقتی سخن او را شنید، نور تأیید الهی بر او تابید و از خزانه علمش به او جواب داد و مرد یهودی را متوجه اشتباهش ساخت. امام به او فرمود: ای پیرمرد! اگر آنچه را خداوند برای مؤمنان در آخرت آماده ساخته ببینی و نعمت‌هایی را که نه چشم کسی دیده و نه گوش کسی شنیده مشاهده کنی، خواهی دانست که دنیا برای من زندان و حشتناکی است. و اگر به آنچه خداوند برای تو و هر کافری در روز قیامت آماده کرده می‌دیدی و آتش جهنم و عذاب ماندگار خداوند را مشاهده می‌کردی همانا درمی‌یافتی که تو اینک در بهشت بزرگ و نعمت فراوان هستی! ^۱

گلبرگی از کرامات

۱. نگین سلیمانی

حبابه و البیه می‌گوید: امیر المؤمنین علیه السلام را همراه یارانش دیدم و به او گفتم: ای امیر المؤمنین! خداوند تو را رحمت کند، نشانه امامت چیست؟ با دست به من اشاره کرد که آن سنگ را بیاورم. من نیز سنگ را آوردم امام به آن اشاره‌ای کرد و از آن انگشتی ساخت. سپس فرمود: ای حبابه! اگر کسی ادعای امامت کرد و توانست چنین کاری بکند بدان که او امام است و اطاعتش واجب. امام هر کاری که بخواهد می‌تواند بکند.

من از آن جا رفتم. سال‌ها بعد، پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام نزد حسن بن علی علیه السلام رفتم در حالی که در جایگاه امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود و مردم از او سؤال می‌کردند. امام حسن علیه السلام به من فرمود: ای حبابه و البیه! گفتم: بله سرورم. فرمود: آنچه که نزد توست به من بده. من نیز چیزی به او دادم و او بی‌درنگ آن را به انگشتی

۱. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۶.